

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیروز بعضی از روایاتی که راجع به شرطیت عقل در تکلیف بود از کتاب کافی و تهذیب و من لایحضره الفقیه عرض کردیم.

یک روایتی هست در محاسن، روایت احمد بن محمد بن خالد برقی است، عن علی بن حکم عن هشام قال ابو عبدالله علیه السلام: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ ادْبِرْ فَادْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ بِكَ أَخَذَ بِكَ أَعْطَى وَ عَلَيْكَ أُثِيبُ خَبِ فِيهِ ظَاهِرًا تَأْكِيدُ بِرِ اخْتِصَاصِ تَكْلِيفِ بِهِ عَقْلٍ هُمْ مَي كُنْدُ چُونِ بِكَ مَقْدَمِ شَدِه وَ عَلَيْكَ وَ اَيْنَهَا، اَيْنَهَا هَمِه دَالِ هَسْتَنْدِ [بِرِ شَرْطِيَةِ عَقْلِ] اَز نَقْطِه نَظَرِ اَدْبِي .

روایت دیگری هست از عبدالله بن ولید رسافی

عن ابی جعفر علیه السّلام قال فی حدیثٍ اوحی الله
إلی موسى انا اأخذ عبادی علی قدر ما أتیتهم من
العقل. این معنای انا اأخذ عبادی علی قدر ما أتیتهم
من العقل این هم در اینجا روایت مهمی است که در
جنب روایتی که دیروز عرض شد این روایت هم
مورد دقت قرار خواهد گرفت.

روایت دیگر روایت ابی بصیر عن ابی عبدالله
علیه السلام- این روایتها را از مقدمه کتاب طهارت
وسائل که از مقدمه عبادات هست نقل می کنیم- عن
ابی عبدالله علیه السلام: انّ الله خلق العقل فقال له
أقبل ثم قال له أدبر ثم قال له؟ ثم قال لا و عزتی و
جلالی ما خلقت شیءاً أحبُّ الی منک لک ثواب و
علیک العقاب.

روایت دیگری هست که آن هم روایتی است که
[شخص ائمه] بیان نشده اما روایت نظیر اوست که
می فرماید: بک آخذ و بک أعطی.

این روایاتی است که راجع به شرطیت عقل در
تکلیف، در اینجا مطرح می شود. البته در بعضی از
اینها صراحت در دخالت عقل در تکلیف بود. در
بعضی از اینها مراتب عقل و مراتب تکلیف را داشت
مانند روایتی که دیروز خواندیم و همین طور روایتی

که روایت محمد بن سلمان از عبدالله بن ولید از امام باقر علیه السلام است که می فرماید: انا اأخذُ عبادي على قدرٍ ما أتيتُهُم من العقل من مواخذه می کنم، مواخذه می کنم یعنی آنها را اخذ می کنم، مورد خطاب و عتاب قرار می دهم به آن قدرای که به آنها عقل دادم، به آن مقداری که به آنها بصیرت دادم و بینش دادم.

حالا از امروز روایاتی را که برای بلوغ [است] و [در این روایات] لفظ بلوغ و تکلیف [آمده] می خوانیم تا اینکه ببینیم که با این روایات چه باید کرد؟

یکی روایت کافی است به سلسله سند محمد بن یحیی، احمد بن محمد بن عیسی، محمد بن یحیی، طلحة بن زید عن ابي عبدالله عليه السلام قال: إِنَّ اولاد المسلمين موصومون عندالله شافعٌ و مشفعٌ و إذا بَلَغُ اثنتی عشرة سنة كتبت لهم الحسنات و إذا بَلَغ الحُلم كتبت عليهم السيئات. اولاد مسلمین دارای علامت هستند، اینها دارای نشانه هستند، اینها مشخصند، از اینها شافع است و مشفع. اینها وقتی که به دوازده سال برسند، اعمالی را که انجام می دهند خداوند به آنها حسنات می دهد و وقتی که به سن

حُلم برسند خداوند سئیات را برای اینها می نویسد.
و نظیرش در کتاب توحید از طلحة بن زید نقل شده.
روایت دوم، روایت محمد بن یحیی عن احمد
بن محمد عن ابن محبوب عن عبدالعزیز عبدی عن
حمزة بن حمران و عن حمران - این روایت روایتی
است که خیلی مهم است و جای بحث دارد و
خلاصه این روایت اشکالاتی متوجه ما می کند و
باید برایش چاره‌ای اندیشید - عن حمران قال سألتُ
ابا جعفر علیه السلام قُلْتُ له متى يجب علی الغلام
ان یأخذ بالحدود التامه و یقام علیه و یأخذ بها قال
اذا خَرَجَ عنه الیتم و ادرك وقتی که یتیمی از او بیاید
بیرون، یعنی از حالت سرپرستی و اینها بیاید بیرون
و ادراک بکند، نیازی به سرپرست نداشته باشد. یتیم
از این نظر می گویند که احتیاج به سرپرست دارد،
پدرش را از دست داده. وقتی که حالت احتیاج
سرپرستی از او بیاید بیرون، این یُقام علیه الحد. قُلْتُ
فلذک حدٌّ یُعرفُ به؟ یک حدی هست که بفهمیم؟
فقال إذا احتلّم او بلغ خمسة عشرة سنة این دو
علامت، او اشعر او انبت یا مو درمی آید یا انبات
بشود، قبل ذلک اقیمت علیه الحدود التامه اگر هم
قبل از این، احتلام باشد، بواسطه اشعار و انبات و

بلوغ خمسة عشر و اینها، اقامه حدود می شود بر او،
 و أَخَذَ بِهَا و أَخَذَتْ لَهُ. قلت فالجارية متى تجبُ
 عليها الحدود التامه وقت اقامه حدود بر جاریه چه
 موقع است؟ و تُأخَذُ بِهَا و به اینها و يُأخَذُ لَهَا و برای
 اینها، خلاصه بواسطه این او را اخذ می کنند و
 بواسطه اینها به نفع او به حساب می آورند. قالَ إِنَّ
 الْجَارِيَةَ لَيْسَتْ مِثْلَ الْغُلَامِ إِنَّ الْجَارِيَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ وَ
 دُخِلَ بِهَا وَ لَهَا تِسْعَ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهُ الْيَتِيمُ دَيْكِرَ يَتِيمٍ
 بَيْنَ مِي رُودِ وَ دَفَعَ إِلَيْهَا مَالَهَا وَ جَازَ أَمْرَهَا فِي الشَّرَاءِ
 وَ الْبَيْعِ وَ أُقِيمَتْ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ وَ أَخَذَهَا وَ بِهَا
 قَالَ وَالْغُلَامُ لَا يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشَّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ لَا
 يَخْرُجُ مِنَ الْيَتِيمِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَةَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ يَحْتَلِمَ
 أَوْ يُشْعَرَ أَوْ يُنْبِتَ قَبْلَ ذَلِكَ.

این روایت روایتی است که حضرت در اینجا
 اقامه حد را می فرمایند و وقتش را احتلام و انبات
 شعر ذکر می کنند و همین طور در مورد جاریه هم
 می فرمایند که اگر ۹ سال از او بگذرد و ازدواج نکند،
 می شود که مالش را به او داد و...، یک قدری آدم
 خنده اش می گیرد! یعنی واقعاً بچه نه ساله...؟
 عرض کردم این روایتها را بایستی که معنا کرد.
 فرض کنید که یک دختر نه ساله وقتی که ازدواج

می کند این دیگر از یتیم می آید بیرون و می شود که مالش را بهش داد! می توانیم بگوییم این به واسطه ازدواجی که می کند با یک فرد رشید، آن فرد ولایت این اموال را بدست بگیرد ولی یک دختر نه ساله را که ما داریم می بینیم این اینقدرش هست] (خیلی کوچک است) [چطوری آدم بیاید این مال را بدهد دستش؟ فرض کنید بیا این صد میلیون مال تو است! می گوید پفک می خرم در اتاق...! تمام حیاط خانه را پر از آبنبات چوبی می کنم

سؤال: ...؟

جواب: آقا حضرت زهرا را چه می گویی؟ او که از همه پیغمبران...! نه بابا جان این حرفها چیه؟! یکی نقل می کرد، از این پیر زنهایی که ما سابق بچه بودیم دیده بودیم، می گفت وقتی که من ازدواج کردم شوهرم من را بغل کرد آورد گذاشت بالا! خوابم برده بود یک جا! مثلاً عروسی است و فلان و چی و...! یعنی اینقدر بچه بوده! نه سالش هم بوده! چند شب پیش رفته بودیم یک جا عقد بخوانیم. برادر داماد نشسته بود کنار ما و یک دختر کوچک

یک ساله هم بغلش بود، بچه خواهرش بود. یکی آنجا به ما گفتش که حاج آقا شما نمی‌خواهید یک همچنین چیزهایی بغل بکنید؟ خب ما که بچه کوچک نداریم، خلاصه به هر صورت روایتی است که حالا بایستی دوباره برگردیم. منتهی حالا خب می‌خوانیم و مواردی را که جای تأمل دارد آن موارد را عرض می‌کنیم تا رفقا روی اینها مطالعه کنند تا اینکه به یک نحوی راجع به اینها چاره‌ای پیدا بکنیم.

روایت دیگر، روایتش هم به همین اسناد است عن ابن محبوب عن ابی ایوب خزاز عن یزید الکناسی عن ابی جعفر علیه السلام قال الجارية اذا بلغ تسعه سنين ذهب عنها الیتم و زوجته و أُقيمت علیها الحدود التامه لها و علیها چه آن به نفعش باشد یا به ضررش باشد، حدود باید بر او اقامه بشود.

روایت دیگر که روایت چهارم است به همین اسناد عن ابی ایوب تا می‌رسد به سلیمان بن خالد عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام فی حدیث فی غلام صغیر لم یدرک ابن عشر سنين این یک غلام صغیری است که ده سالش است، هنوز به سن بالا نرسیده، زنا بامرأة محسنه این بچه ده ساله شیطان گولش می‌زند و خلاصه زنا می‌کند قال لا تُرجم آن

زَن رَجَم نَمِي شُود لِأَنَّ الَّذِي زَنَا بِهَا لَيْسَ بِمُدْرِكٍ أَن
كُسى كِه با اين زَن زَنَا كَرْدِه، اَن اِدْرَاك مَعْنَا نَمِي كُنْد،
خَب اَن زَن كِه اِدْرَاك مَعْنَا مِي كُنْد و لَوْ كَانْ مُدْرِكاً
رُجِمَتْ اِگَر اِدْرَاك بَكُنْد اَيْن مَسْئَلَه رَا، يَعْنِي مُدْرِك
بَاشَد و بَفَهْمَد اَيْن مُطَلَب رَا، اَيْن مَعْنَا رَا اِدْرَاك بَكُنْد،
يَعْنِي مَنظُور هَمَان مَعْنَاي اِحْتِلَام رَا، اَيْن بَايَسْتِي كِه
رَجَم بَشُود.

رَوَايَت دِيگَر رَوَايَت عَلِي بِن اِبْرَاهِيم اِسْت: اَنَّ
رَسُولَ اللّٰهِ دَخَلَ بَعَائِشَةَ وَ هِيَ بِنْتُ عَشْرٍ سَنِينَ عَائِشَةَ
دِه سَالِه بُوَد كِه زَوْجَهُ پِيغَمْبَرِ شُد و لَيْسَ يَدْخُلُ
بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَكُونَ اِمْرَاةً دَر حَالِي كِه نَبَايَد بِه جَارِيَه
دِخُول بَشُود تَا اَيْنَكِه زَن بَاشَد، يَعْنِي زَنِّيَّت دَر اَو قَوَام
پِيْدَا كَرْدِه بَاشَد.

رَوَايَت دِيگَر اَز عَلِي بِن جَعْفَر اِسْت اَز اِمَام
مُوسَى بِن جَعْفَر: قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْيَتَمِ مَتَى يَنْقَطِعُ يَتَمُهُ
يَا عَنِ الْيَتِيمِ؟ چِه مَوْقِع يُتَمُّ اَو مَنقَطِع مِي شُود؟
حَضْرَت فَرْمُود: اِذَا اِحْتَلَمَ وَ قَتِي كِه مُحْتَلَم بَشُود وَ
عَرَفَ الْاِخْذَ وَ الْعَطَا وَ دَاد وَ سَتَد رَا بَفَهْمَد، مَتَوْجِه
بَشُود. خَب اَيْن يَك رَوَايَت دِيگَرِي اِسْت كِه مَعْنَاي
مَتَفَاوَتِي دَارَد.

رَوَايَت دِيگَر اَز عَلِي بِن فَضْل اِسْت: اِنَّه كَتَبَ

إلى ابا الحسن عليه السلام ما حد البلوغ؟ به امام هادی علیه السلام می نویسد که حد بلوغ چیست؟ قال ما أوجبَ على المؤمنين الحدود البلوغ حضرت می فرمایند که آن زمانی که بر مؤمنین حد را واجب بکند. بلوغ، آن زمان است. حضرت در اینجا این را به نحو اجمال فرمودند. خب حضرت می توانستند مانند سایر روایات دیگر احتلام یا خمسة عشرة سنين را بیان کنند یا نه سال را ولی در اینجا این روایت اشاره به یک نکته دقیقى دارد و آن این است که منظور از این بلوغ و ارتباطش با این حدود را حضرت در اینجا می خواهند بیان کنند. یعنی آن بلوغی که مورد نظر هست این بلوغ یک بلوغی است که ایجاب حد را بکند، ایجاب حد یعنی مجازات، این بلوغ یک همچنین ...

روایت دیگر که روایت هشتم است از امام صادق علیه السلام: عن ابيه، از امام باقر، فرمود: انه قال عرضهم رسول الله يومئذ یعنی علی؟ فمن وجدته انبت قتل و من لم يجده انبت؟ بالزراری. این روایت دلالت می کند بر اینکه انبات خودش یکی از علائم بلوغ است، در آن جنگ بنی قریظه، حالا جهتش را عرض می کنم.

روایت دیگر روایت صدوق است که می فرماید
از: جعفر بن محمد عن ابیه عن آباءه علیه السلام فی
وصیة النبی صلی الله علیه و آله و سلم لعلی قال یا
علی لا یتَمَ بعد احتلام. یتَمَ دیگر در این جا نیست.
طفولیت دیگر در آنجا مرتفع می شود.

روایت دیگر مربوط به صیام است و فی خبر
آخر علی الصبی اذا احتلم الصیام و علی المرأة اذا
حاضت الصیام، وقتی که حیض بشود که طبق این
روایت...

...همین است دیگر، منظور ایشان این بود که در
این وقت، آن قدرت هم حاصل می شود. یعنی
شرائط توأمین بودند، حیض و قدرت دو شرط
توأمین بودند،

سؤال: ...؟

جواب: ...

روایت دیگر، روایت حسن بن محمد سکونی
عن حصرمی عن ابراهیم بن ابی معاویه عن ابی عن
اعمش عن ابن ضبیان: قال اُتیَ عمر بامرأته مجنونه
قد زنت فامرَ برجمها! فقال علی علیه السلام: اما
علمت ان القلم یرفع عن ثلاثة عن الصبی حتی یحتلم

و عن المجنون حتى يوفيق و عن النائم حتى يستقيض .

سؤال : ...؟

جواب : بله درست است .

روایت دیگر، روایت عمار ساباطی است عن ابی عبدالله علیه السلام، قال سئلتُ عن الغلام متى يجب عليه الصلاة؟ قال اذا أتى على ثلاث عشر سنه . سیزده سال اگر بیاید، این باید نماز را بخواند، فان احتلم قبلَ ذلك فقد وجبت عليه الصلاة و جرى عليه القلم و الجارية مثل ذلك، جاریه هم مثل این است . إن اتى لها ثلاث عشر سنه أو حاضت قبل ذلك فقد وجبت عليها الصلاة و جرى عليها القلم . این روایت با روایتی که دلالت بر سابق می کند که نه سال است، با آنها در تعارض است، البته مرحوم صاحب وسائل می فرماید : اقول هذا محمولٌ على حصول الاحتلام او الإنبات الغلام فى ثلاث عشر سنه و عدم عقل الجارية قبلها لما مضى و يأتى ما يدل على ذلك و على التمرين فى محله...، این روایاتی است که دلالت بر این می کند .

ما دیروز روایاتی که دال بر تمرین هست را عرض کردیم که انا نأمرُ صبياننا بالصلاة فى سبع

سنین و اَنْتُمْ اَمْرٌ صَبِيَانِكُمْ بِصَلَاةٍ فِى تِسْعِ سَنِيْنَ ، بَعْدَ
مِى فَرَمَايِدُ وَاِنَّا نَاْمُرُّ صَبِيَانَنَا بِالصُّوْمِ فِى تِسْعِ سَنِيْنَ و
اَنْتُمْ اَمْرٌ صَبِيَانِكُمْ فِى عَشْرِ سَنِيْنَ اَوْ اِثْنَى عَشْرِ سَنِيْنَ .
این روایتش بود که در باب تمرین ...

تلمیذ: روایات تمرین را مطرح نفرمودید

استاد: دیروز نگفتم؟ پس شاید فراموش کردیم

یا ...

این روایتی که هست از امام صادق علیه السلام
است که می فرمایند- روایت مربوط به دخترها بود
نه پسرها- راجع به صلاة ما دخترهایمان را از پنج
سالگی امر می کنیم شما از هفت سالگی امر کنید و
راجع به صوم ما از هفت سالگی می گوئیم شما از نه
سالگی بگوئید که اینها دیگر روزه هایشان را بگیرند.
خب این که راجع به تمرین و اینها بود.

این روایاتی که در اینجا عرض شد من حیث
المجموع، بعضی از این روایات مثل روایت علی بن
فضل است که اِنَّهُ كَتَبَ اِلَى اَبِی الْحَسَنِ مَا حُدَّ الْبُلُوْغُ؟
قال: مَا اَوْجَبَ عَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ الْحُدُوْدَ، خب این
روایت وقت را، وقت حد در اینجا بیان می کند، اگر
ما بخواهیم به همین جمع عادی متعارفی که ان

الرواية ليخصص بعضه بعضا يا اينکه يقيد و يفسر بعضه بعضا، بخواهم عمل کنیم لازمه اش اين است که بگويم که در روايت محمد بن يحيى الحميران، در اينجا امام عليه السلام احتلام را حدّ برای حدّ معرفى کرده، مى فرمايد که: متى يجبُ على الغلام ان يؤخذ بالحدود التامّة و يقام عليه و يؤخذ بها قال: اذا خرَجَ عنه اليتيم و أدرك فقلتُ فلذلك حدُّ يعرف به مى فرمايد که، إذا احتلمَ أو بلغ خمس عشرة سنة او انبت. در اينجا حضرت حدود را به اين وضع و كيفيت بيان کردند و به واسطه اين روايت، اجمال آن روايت بر طرف مى شود و همين طور در روايت ابن محبوب عن ابى جعفر قال الجارية إذا بلغ تسع سنين ذهب عنها اليتيم و زوجته و أقيمت عليها الحدود التامّة لها و عليها در اينجا هم حدّ برای حدود بيان شده است.

راجع به مسأله با توجه به خصوصيت اين روايات و رواياتى که مربوط به تکليف بود، اگر ما دقت بکنيم یک معنايى در اينجا اولاً بلا اول به نظردان مى رسد، حالا صرف نظر از رواياتى که دلالت بر تمرين مى کند که اينها را هم ذکر مى کنیم، و آن اين است که امام عليه السلام و به طور کلی

شارع، هیچ وقت شارع در مقام جعل حکم، تعیین موضوع نمی‌کند، یعنی یا اینکه باید موضوع از موضوعاتی باشد که آن موضوع، وضعش و رفعش به یدِ شارع است یا موضوع اگر این طور نباشد که وضعش و رفعش به یدِ شارع است و از موضوعات خارجی است، امام علیه السلام در مقام تعیین موضوع هیچ وقت نمی‌آید مطلبی را بیان کند، مطلب امام مثل سایر موارد، فقط عنوان مُشیر دارد و حکایت می‌کند از یک قضیه خارجیّه.

در قضیه بلوغ اتفاقاً مسأله بلوغ از آن مواردی است که قطعاً دست شارع و یدِ شارع هیچ دخالتی در این مسأله ندارد، یک وقتی فرض کنید من باب مثال در مورد مسافر می‌گوییم صلاة و صوم مسافر چه قسم است، مسافرت را شارع می‌آید در اینجا تحدید می‌کند می‌گوید مسافرت در صورتی است که اربعة فراسخ ذهاباً و اربعة فراسخ اياباً، این در اینجا محقق باشد، این را می‌گویند مسافر. خب در اینجا ما می‌توانیم بگوئیم شارع آمده و آن مسافرت خارجی را به یک صورت غیر قابل خدشه و غیر قابل نقاش مطرح کرده، حالا بعضی‌ها می‌گویند آیا

شارع خودش در اینجا اعمال رویه کرده در تحقق موضوع یا اعمال نکرده؟ حالا این خیلی چندان مسأله مهم نیست، بنا بر نظر ما شارع در اینجا آمده فقط حکایت کرده از آن مسافرت و از این قضیه خارجی و یک مسأله عرفی، منتهی برای رفع اختلاف و تردید یک حدی را بیان می کند یا اینکه مثلاً فرض کنید که در باب اتصال در صلاة جماعت، خوب اتصال یک امر خارجی است، یک قضیه خارجی. بین مأموم و بین امام باید اتصال باشد. حالا شارع در اینجا برای عدم اختلاف، که اختلافی نباشد می آید تحدید می کند می گوید مثلاً یری الامام او یری من یری الامام، اینکه می فرماید یری الامام او یری من یری الامام، این نه به عنوان یک مسأله متشرعه است و یک حقیقت شرعیه است که شارع جعل موضوع اتصال کرده در ایتمام، نه، شارع آمده یک قضیه خارجی را بیان کرده، شارع گفته که فرض کنید که همین اتصال به چه می گویند، اتصال به این می گویند که انسان به یک شخصی که به او ایتمام می کند، یا او را ببیند یا اگر او را نمی بیند، از یک اتصالی یری من یری الامام، او امام را ببیند. حالا اگر این یری من یری الامام یک واسطه پیدا شد، یری من

یری من یری الامام، اگر این طور بود، آیا این دیگر در اینجا مخلّ به اتصال است؟ نه، این مُخل نیست، منظور شارع این است که این اتصال محقق باشد، حالا یا بلا واسطه یری الامام یا با یک واسطه یری من یری الامام یا با دو واسطه یا با سه واسطه من یری من یری من یری من یری الامام، این دیگر...، حالا بعضی‌ها می‌آیند این را یک قضیه شرعی می‌گیرند، یک حقیقت شرعیه مجعوله وضعیه من ناحیه الشارع می‌گیرند و می‌گویند اگر فرض کنید که یک واسطه در اینجا خورد، این اتصال به هم می‌خورد، این نیست قضیه.

ولی اتفاقاً در ما نحنُ فیه، مسأله قطعاً یک قضیه خارجیه است. یعنی حکم تکلیف که روی بلوغ رفته، بلوغ عبارت است از قضیه خارجیه، شارع در اینجا نمی‌تواند بیاید بگوید من حدّ برای بلوغ را این قرار داده‌ام، چرا نمی‌تواند بگوید؟ به جهت این که این یک اثر خارجی است که بر این اثر خارجی، تکلیف تعلق می‌گیرد، تکلیف یعنی قابلیت برای ادراک اوامر و نواهی مُنشئه، این ادراک قرار می‌گیرد، و این دیگر دست شارع نیست. حالا هزاری هم

فرض کنید من باب مثال شارع به یک مجنون بگویند
تو مکلفی، تو مکلفی، تو مکلفی، تو مکلفی! این که مکلف
نمی‌شود، چرا؟ چون عقل ندارد. حالا فرض کنید که
هزار مرتبه به یک شخصی، یک پسر ده ساله یا هشت
ساله، بگویند که نماز به تو واجب است، نماز به تو
واجب است! خب اینکه نماز به او واجب نمی‌شود،
هزاری هم بیاید و بگویند، چون اصلاً نمی‌فهمد که
نماز چیست و امثال ذلک.

سؤال: ...؟

جواب: حالا عرض می‌کنم خدمتتان.

پس فعلاً در مسأله بلوغ و تکلیف، [این را می
گوییم که بلوغ و تکلیف،] اتفاقاً از قضایایی است که
قطعاً باید این قضایا، قضایای خارجی باشد و شارع
هیچ گونه دخالتی در این قضایا ندارد، اگر شارع در
یک جا آمد حدی را تعیین کرد فقط به عنوان مشیر
است، فقط به عنوان احدٍ من العقلاء است، شارع هم
به عنوان احدٍ من العقلاء و احدٍ من العرف در اینجا
آمده من باب مثال این حد را در اینجا بیان می‌کند.
اما اگر از شارع پرسیدند که فرض کنید من باب مثال

آیا این قضیه در همه جا به نحو یک قضیه بطیّه است؟ می‌بینیم که نیست. نمی‌تواند بگوید که هست چون ممکن است در یک جا فرق بکند، موارد مختلف باشد، استعدادها مختلف باشد. و تکلیفی که در اینجا مورد نظر ما هست عبارت است از جمیع احکامی که بر عدم و بر وجود آن احکام، یک مسائل حقیقی و واقعی مترتب است. منظور ما از تکلیف، این است.

اما اگر فرض کنید که من باب مثال مطلب این طور نبود، می‌گفتیم که اگر پسر به ده سال برسد می‌تواند ارث ببرد، خب ارث بردن نیاز به بلوغ و عدم بلوغ ندارد، یک مالی است که از یک شخصی منتقل می‌شود، بعد شارع می‌آید بیان می‌کند می‌گوید این مالی که به دست این پسر ده ساله می‌رسد باید ولیّ او بیاید و قیام به تدبیر او بکند، در اینجا مشکلی پیش نمی‌آید. مثل اینکه بگوییم به مجنون [ارث می‌رسد]. مگر الآن جنون مانع از ارث است؟ اگر فرض کنید یک فردی از دنیا برود و یکی از پسرهایش دیوانه باشد، خب دیوانه باشد به اندازه بقیه سهم

همین مجنون است منتهی این مجنون حق تصرف در مال را ندارد باید ولیّ و قیم او بیاید تصرف بکند، جنون که مانع از ارث نیست. در اینجا شارع می‌تواند یک حدی را تعریف کند. یعنی در احکامی که عقل، جسمیت، قدرت، توان و...، اینها در ترتب آن احکام دخالتی ندارد، هیچ دخالتی ندارد.

فرض کنید که من باب مثال در مورد مسأله ازدواج، در آنجا اگر فرض کنید که یک شخصی دیوانه بود، حالا دیوانه حق ازدواج ندارد؟ نه، حالا یک کسی، زنی می‌گوید من دوست دارم با این دیوانه ازدواج کنم، شارع در اینجا جلوی او را نمی‌گیرد، می‌گوید این عقل ندارد ولی چیزهای دیگر که دارد، میل تو است، بفرما اشکالی ندارد با او ازدواج کن، خودش می‌داند. اینی که این جنون بیاید مانع از ازدواج بشود، نه، این مانع از ازدواج نمی‌شود.

اما یک وقتی ما می‌خواهیم بگوییم که [اگر این صبی فلان] عمل را انجام بدهد [باید] حدّ به او جاری کنیم، یعنی چه؟ یعنی هشتاد ضربه تازیانه به

او بزنییم یا اینکه اگر یک شخصی را کشت تعمداً، باید اعدامش کنیم، مسأله این است، نه اینکه فقط مسأله عبارت از این باشد که اگر در یک حدی باشد ارث به او برسد یا ازدواج بتواند بکند یا از اموالش خمس داده بشود یا زکات داده شود، این نیاز به بلوغ ندارد، اگر یک صبی باشد، ده ساله باشد، پنج ساله هم باشد و یک ملکی داشته باشد به حد حصاد که می‌رسد باید ولیّ او بیاید خمس و زکات را دفع بکند، این به بلوغ کاری ندارد. مجنون باشد و ملک داشته باشد ولیّ او باید بیاید دفع زکات بکند و این نیاز به عقل و... ندارد.

ولی صحبت ما از تکلیف، آن چه که در بلوغ بحث می‌شود عبارت از این است که یک حدی باشد که بر آن حد، حدود بیاید قائم باشد. [در اینجا] باید یک موضوع خارجی محقق باشد. آن موضوع خارجی به ید شارع نیست.

پس بنابراین مسأله مهم در اینجا این است که بلوغ اصلاً در دست شارع نیست تا اینکه شارع بیاید و بگوید اگر انبات شعر باشد، اگر خمسة عشرة

سنوات باشد این بالغ است و وقتی که بالغ شد...،
چرا؟ به خاطر اینکه بلوغ عبارت است از موقعیت و
تهیؤ یک مسائلی در یک مکلفی، پسر یا دختری، که
آن تهیؤ و استعداد و آمادگی، آن اصلاً به ید شارع
نیست تا اینکه شارع بگوید اگر به اینجا رسیدی...،
بله در بعضی از احکامی که این تهیؤ و استعداد دخلی
در ترتب آن احکام ندارد، شارع در آنجا می تواند
وضع موضوع بکند. اگر من باب مثال ولیّ یک
مجنونی بیاید و یک مالی را بخرد، خب شارع در
اینجا می تواند بگوید من امضاء می کنم یا امضاء
نمی کنم، این قضیه در دست شارع هست به جهت
اینکه در این قضیه مجنون کارهای نیست و شارع باید
بیاید برای این مجنون یک قیمی قرار بدهد و بعد
شارع است که می تواند بگوید این قیم چه شخصی
باشد، از اقربا باشد، از غیر اقربا باشد، مرد باشد یا زن
باشد، به مصلحت این مجنون انجام بدهد یا به
خلاف مصلحت انجام بدهد، اینها همه به دست
شارع است. یعنی در اینجا رفع و وضع موضوع به
دست شارع است، می تواند امضا بکند یا نکند.

اما اگر فرض کنید من باب مثال شارع بگویم که من معاملات پسر ده ساله را امضاء می‌کنم، این در دست شارع نیست، چرا؟ چون معامله، اقتضای عقل و تدبیری را می‌کند که آن عقل و تدبیر باید در آن فرد خارجی محقق باشد، اگر آن عقل و تدبیر در فرد خارج محقق نیست خود عقلاء و خود عرف این معامله را، معامله سفهی می‌دانند و چطور ممکن است شارع امضاء و تقریر بکند یک معامله سفهی را که عرف و عقلاء این را سفهی می‌دانند؟ حق شرعی نیست، در دست شارعی نیست که بیاید و بگوید اگر پسر ده ساله باشد من این معامله را امضاء می‌کنم اگر نه ساله باشد امضاء نمی‌کنم! شارع حق ندارد یک همچنین وضعی را تعیین بکند. عرف باید بیاید و این مسأله را تعیین کند. کاری که شارع می‌کند این است که بگوید اگر بایع و مشتری، متبایعین، به حدّ رشد رسیده باشند معامله صحیح است و اگر نه، نه. خب این یک مطلب صحیحی است. اگر نمی‌گفت هم همین طور بود. اگر شارع هم نمی‌آمد بگوید به حدّ رشد رسیده باشند، مطلب همین طور بود، چرا؟

چون این یک مسأله عقلایی و یک مسأله عرفی است، این نیاز به تعیین شارع ندارد که شارع حالا بیاید کم یا زیاد بکند. لذا ما می‌بینیم که شارع می‌آید در اینجا همان کاری را می‌کند که دیگران می‌کنند، اگر معامله کم باشد عیبی ندارد، یعنی اگر ده تومان، بیست تومان باشد که اگر فرض کنید بچه از توی جیبش هم انداخت در جوی، بگویند حالا انداخته، پدر و مادر نیابند او را کتک بزنند که چرا بیست تومان را از جیب انداختی در جوی یا اینکه چرا به فقیر داده‌ای؟ حالا بچه به جای اینکه این بیست تومان را به فقیر یا رفیقش بدهد، من باب مثال اگر برود یک وسیله کوچک یا یک شیرینی بخرد، یک معاملات کوچکی باشد این اشکال ندارد. چرا؟ چون خود عرف هم بر طبق همین دارد عمل می‌کند. شارع نیامده از حدّ عرف پایش را جلوتر بگذارد و خودش در اینجا جعل موضوع کند و حکم را مترتب بر این موضوع کند، یعنی نیامده سن رشد را برای معامله در اینجا تعیین کند، نه، کاری که شارع کرده [همان کاری است که] احدٍ من العقلاء [این کار را

می کنند.]

سؤال: ...؟

جواب: آخر صحبت بر سر این است که عرف داریم تا عرف، یک عرف الاغ است که خب بلند می شود می آید این کار را می کند، آن کار را می کند، دیگر برای همین عرف کذا می آیند چکار می کنند، البته خیلی معذرت می خواهم، خیلی معذرت می خواهم، آن چیزی که ما دیدیم زمان مرحوم آقا و پدرمان دیدیم که برای مرغ و خروس خواندن خانه شان تلفن به آقا می کردند، آن هم ساعت چهار صبح، قبل از اذان که مرغ خانه ما مریض شده شما چه...؟! شوخی نمی کنم ها! که گربه مریض شده، سینه اش گرفته، موقع اذان صبح تلفن می کنند از آقا سؤال بکنند! برای این عرف الاغ باید هم بیایند این را تعیین بکنند و آن را تعیین بکنند تا تخطی نکنند. آقا پانزده سال، بیست سال برای همین افراد صحبت می کنند، حرف و هزار تا برنامه برای اینها نقل می کنند بعد سر یک مسأله کوچک به بنده تلفن می کنند از آقا سؤال کنید این کار را بکنیم یا نکنیم؟

احمق نمی‌فهمد که این تلفنی که هزار نفر دارند می‌شنوند و بعد هم محذوراتی که خود ایشان دارند، حالا چه کسی دارد این کار را می‌کند؟ آدم شصت ساله، آدم شصت ساله دارد یک همچین کاری می‌کند! خب برای یک همچین افرادی...! ایشان می‌فرمودند: آقا ما مطلب را گفتیم بروید عمل کنید، ما مطلب را برای همه بیان کردیم، برای این افراد...، آقا این کار را اینجا بکن، آقا این کار را اینجا نکن، آیا قاشق را که بدست می‌گیریم قاشق را به دست راست بگیریم یا به دست چپ بگیریم؟ آقا او به دست چپ می‌گیرد کافر شد! بیرونش کنید! آقا او چنگال را از آن طرف گرفت بی دین شد! لا مذهب شد! قاتل شد! محارب امام زمان شد! این...! این چیزهای عجیب و غریبی که واقعاً به فکر هیچ ننه قمری نمی‌رسد ما از همین افراد و عرف می‌شنویم، دست این عرف را باید گرفت در هر قدمی و باید گفت این کار را بکن و...! این حرفها چیست آقا؟ عقلا و افرادی که اینها سرشان بر تنشان می‌ارزد و اهل...، حالا این آقا که این کار را می‌کند اگر در یک قضیه،

معامله و اینها باشد چنان می رود حساب برنامه هایش را می کند، آن چک را از آن بگیر، آن را از آن بگیر، من آن را قبول ندارم، آن را فلان دارم و این را این طوری ماده می گذارد، حالا همین آقا در معاملات کذا یک هم چنین عملیاتی انجام می دهد و...، آن وقت در یک قضایای بسیطی که اصلاً باید از آن بگذرند، اصلاً توجه نکنند، آن عقلی که آنجا به کار برده، اگر بخواهد یک دهم آن را در اینجا به کار بگذارد می بینیم یک چیزهای مسخره ای که اصلاً یضحک به الثکلی، این چیزها را می آیند مطرح می کنند...، آقا اگر غروب این قدرش زرد بشود و این قدرش آبی بشود، نمازمان الله اکبرش...! یک چیزهایی اصلاً می آیند و می پرسند که واقعاً فقط بر این مصیبت باید گریه کرد که چه مسائلی...! آن وقت در این مسائل آسان و بدیهی که...! حالا دو دقیقه دیرتر نمازت را بخوان، تمام ملائکه همه دست به کمر ایستاده اند که آقا همان سر وقت، یک ثانیه این طرف و آن طرف نکند...!

من خودم با مرحوم آقا نشسته بودیم رادیو

داشت اذان می گفت، ایشان داشتند چایی می خوردند و خرما می خوردند و...، گفتم آقا رادیو دارند اذان می گویند. ایشان فرمودند اینقدر دقت هم لازم نیست آقا! آن خرما را بده بینم...، یادم است که یکی دو دقیقه بعد از اذانی هم که حرم می گفت هنوز ایشان داشتند می خوردند. گفتند این دقتها نبوده در زمان حضرت رسول خدا! بلند بشوند دوربین بپردازند..... **كُلُوا وَ اِشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ...** ﴿البقرة، ۱۸۷﴾ همان جا که سیخکی آن سفیدی زد بیرون دیگر دست بردار! نه بابا بخور تا وقتی که دیدی هوا روشن شد دستت را بکش، این حرفها...! واقعاً این طوری است دیگر، **حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ** یعنی حالا چند دقیقه هم این طرف و آن طرف شد اشکالی ندارد. التفات می فرماید!

این قضیه در اینجا این مسائل است که شارع فقط با عقلاء که طرف نبود، با یک مشت دیوانه مثل ما هم طرف بود لذا در اینجا شارع آمده برای چه؟ حالا عرض می کنم برای چه، چرا آمده این حد را تعریف کرده؟ این حدی که الان، خب واقعاً برای ما

خیلی مستغرب است! آخر در اینجا شارع می گوید وقتی که دختر به نه سال برسد خَرَجَ عَنْهُ الیتیم؟! آقا آن را که ما بالعیان داریم می بینیم این است که او در نه سالگی به دنبال سر و گردن عروسکش می گردد دور حیاط! این چطوری خَرَجَ عَنْهَا الیتیم؟! یا به صرف اینکه ازدواج بکند تخرج عن الیتیم و يدفع الیها المال؟! آخر این که می گوئیم مال را بردارند به این دختر بدهند این مال [که همیشه] ده هزار تومان و بیست هزار تومان نیست، یک دفعه ممکن است دویست میلیون باشد، پانصد میلیون باشد، پانصد میلیون بردارند و به این بدهند؟ پدرش فوت کرده، آدم پولداری بوده می گویند آقا این پانصد میلیون را بفرما، همه را به صورت یک چک در می آورند، پانصد میلیون را، و آن هم برمی دارد یک موشک درست می کند، همین است که خودتان می بینید دیگر، آخر آن کسی که بین یک چک پانصد میلیونی و یک کاغذی که با آن بازی بکنند فرق نگذارد این تخرج عن الیتیم؟! اصلاً اضحو که است این قضیه نه اینکه تنها مسأله به ...!

حالا شارع چرا این کار را کرده؟ این مسأله من است. حالا این روایات و آن روایات تمرینی را

مطالعه بکنید تا فردا بیایم و راجع به اینها صحبت کنیم. مطلبی را که امروز من خواستم بگویم این است که در آن موضوعاتی که در دست شارع نیست و شارع نمی‌تواند در حدود آن موضوعات دخل و تصرف بکند، اگر شارع آمد در آن موضوعات حدودی را بیان کرد ما چه استفاده‌ای در اینجا باید بکنیم؟ فرض کنید که من باب مثال شارع بیاید راجع به خمر حدود بیان کند، خب دست شارع نیست که بیاید خمر را بیان کند، خمر یک مسألة عرفی و روشن است. شارع بیاید راجع به جنون، حدود بیان کند. جنون به آن حالتی گفته می‌شود که صحیح را از سقیم، باطل را از حق، مسائل را تشخیص ندهد، خب ما می‌بینیم که تشخیص جنون و عقل این یک مطلبی نیست که در دست شارع باشد. بله، شارع فقط می‌آید خصوصیت و مراتب عقل را بیان می‌کند، اما اگر فرض کنید که من باب مثال شارع نمی‌آمد بگوید که العقل ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان شما این مطلب را نمی‌فهمید؟ نمی‌خواهم بگویم شما نمی‌فهمید، قابلیت فهم را داشتید اگر چه نمی‌فهمید، شارع می‌آید کشف می‌کند

سؤال: ...

... موضوع خارجی را دارد تعریف می کند،

سؤال: ...؟

جواب: نه، بلحاظ حکم نیست. می خواهد بگوید بلوغ چیست، ما حد البلوغ؟ نمی خواهد بگوید حکم را. حضرت می فرمایند الحد البلوغ آن حدی است که بشود بر این حدّ جاری کرد. یا البلوغ إذا احتلم یا بلوغ دختر إذا بلغت تسعة، ما می خواهیم بگوئیم اصلاً شارع حق دارد حد بلوغ را تعیین بکند یا نه؟
حق ندارد

سؤال: حق دارد و می خواهد موضوع خودش را

معین کند

جواب: من کاری...، می دانم می خواهد حکم را بیان کند، شارع بی جهت نمی آید بیان کند. اما اگر شارع آمد در یک جا حدّ بلوغ را بیان کرد، ما آن را به عنوان یک مسئله موضوعه مجعوله من قبل الشارع باید بدانیم یا اینکه شارع به عنوان أحد من العقلا دارد در اینجا تعریف می کند؟ این است منظور من که یک وقتی موضوعات، موضوعاتی است که رفع و وضع آن به ید شارع است، حرفی نداریم. یک وقتی موضوع اصلاً دست شارع نیست، قضیه خارجیّه.

وقتی قضیه خارجیّه باشد شارع اصلاً نمی‌تواند در اینجا بیاید بیان کند، خودش جعل کند، الاّ به عنوان کاشف، الاّ به عنوان احدٌ من العقلاء. شارع به عنوان احدٌ من العقلاء بیاید و بگوید آقا بلوغ همان بلوغی است که شما می‌دانید منتهی من این بلوغ را می‌آیم تعیین می‌کنم برای اینکه اشتباه واقع نشود. یکی نگوید این جور و یکی نگوید آن جور، فردا حرف در نیاید، این است منظور. این مقدمه اول است، حالا مقدمات دیگری دارد که عرض می‌کنیم تا اینکه بیاییم ببینیم این روایاتی که در اینجا باعث بعضی از اشکالات ممکن است بشود...

سؤال: ... اگر به عنوان اینکه یکی از عقلاء است که دارد بیان می‌کند، در واقع دارد تعریف می‌کند. تعریف خارجی دارد می‌کند. خب این اشکال پیش می‌آید که...

جواب: بله. لذا برای همین...

سؤال: اگر از جنبه تشریحی باشد هیچ مسئله‌ای نیست.

جواب: بله جنبه تشریحی مشکل نیست. مثل

اینکه شارع بیاید و بگوید من بر مجنون هم می‌خواهم حدّ جاری کنم، خب به ما ربطی ندارد دلش می‌خواهد حدّ جاری کند.

سؤال: نه، اصلاً مجنون را این وصف می‌داند، این قیود، کسی که...

جواب: نه اصلاً بالاتر از این، می‌گوید ولو مجنون، مجنون خارجیّه است من می‌خواهم اصلاً حدّ جاری کنم، خب بکند.

ولی یک وقتی شارع می‌گوید که باید حدّ بر عاقل جاری بشود، آن وقت بعد ما در یک جا شک می‌کنیم آیا این عاقل است یا نه؟ آن جا سراغ شارع برویم، شارع تو بیا برای ما تعیین کن که عاقل چه کسی است؟ شارع می‌گوید به من چه مربوط است؟ عاقل یک مسئله عُرْفی است، یک مسئله عقلایی است و خیلی هم انسان [راحت] می‌تواند تشخیص بدهد، نگاه کند ببیند آیا این شخص اعمال و رفتارش در خارج، در خیابان، در شارع، پیش مردم، آیا رفتار، رفتار عقلایی است یا نه؟ آن کسی که می‌آید در خیابان شلوارش را در می‌آورد و اصلاً حُسن و قُبْح

اجتماعی و عرفی سرش نمی‌شود، این دیگر مسئله‌اش، مسئله عادی است که این دیوانه است و بر این فرد دیگر تکلیف به این صورت نیست.

بنابراین در آن موضوعاتی که این موضوعات، قضیه، قضیه خارجی است، یعنی تحقق تکوینی دارد در عالم خارج، و وضع و رفع این به ید شارع نیست، این که شارع بیاید حدّ تعیین بکند، این نمی‌شود به عنوان یک حکم بتّی و یک قانون لا یتخلف در همه جا مورد استفاده باشد.

سؤال: ...؟

جواب: بله، بله درست است. به بچه نه ساله که

نمی‌آیند پانصد میلیون بدهند

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ